فهرست مطالب

[موضوع: فقه / اجتهاد و تقلید /مسأله تقلید (شرایط مجتهد- شرط عدالت) 2](#_Toc530349150)

[اشاره 2](#_Toc530349151)

[مقام دوم: استدلالات بر اقوال پنج‌گانه عدالت 3](#_Toc530349152)

[سؤالات مطرح در مقام دوم 3](#_Toc530349153)

[سؤال اوّل: ادله کدام قول مورد قبول است؟ 3](#_Toc530349154)

[سؤال دوم: کدام تصویر از قول قابل قبول پذیرفته می‌شود؟ 3](#_Toc530349155)

[ثمره بررسی ادله و اختلاف اقوال 3](#_Toc530349156)

[بررسی ادله قول مرحوم خوئی 4](#_Toc530349157)

[خلاصه قول سوّم 4](#_Toc530349158)

[دلیل اول از قول سوّم (قول مرحوم خوئی) 5](#_Toc530349159)

[انواع واژه‌ها 5](#_Toc530349160)

[نوع اوّل: واژه‌هایی که دارای معنا و مفهوم روحی و ملکه‌ای می‌باشند 5](#_Toc530349161)

[نوع دوّم: واژه‌هایی که دارای وصف افعال می‌باشند 5](#_Toc530349162)

[اشکال اوّل: الفاظ دارای سه معنا هستند 6](#_Toc530349163)

[چکیده مبحث واژه‌ها 8](#_Toc530349164)

[اشکال دوّم: ذات الفاظ داری ظرفیت معانی بیش از وصف فعل می‌باشند 10](#_Toc530349165)

بسم الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه / اجتهاد و تقلید /مسأله تقلید (شرایط مجتهد- شرط عدالت)

## اشاره

بحث در مسأله بیست و سوّم و تعریف عدالت در فقه می‌باشد. اقوالی که در تعریف عدالت وجود داشت پنج یا شش قولی بود که اشاره شد و آخرین مبحث در تصویرهای ثبوتی این اقوال پیرامون قولی بود که در آن گفته می‌شود «عدالت همان فعل طاعات و ترک معاصی است» و یا به تعبیر دیگر «ارتکاب طاعات و اجتناب معصیت‌ها» که در کلمات جمعی وارد شده بود و از جمله مرحوم آقای خوئی بر این قول پافشاری داشتند.

گفته شد در تصویر ثبوتی این قول که مرحوم خوئی و جماعتی که بر آن اصرار دارند دو محور حائز اهمیت است:

الف) اجتناب و ارتکاب می‌بایست مستمر باشد. این یک محور بود که پیرامون آن حدود شش حالت و تصویر ذکر شد.

ب) محور دیگر این بود که این ارتکاب طاعات و اجتناب معاصی طبق تعبیر مرحوم خوئی می‌بایست ناشی از داعی خوف الهی باشد.

این دو قیدی هستند که در این تصویر وجود دارد و به مطلق اجتناب معاصی و فعل طاعات قید می‌زنند. البته در برخی از کلمات این‌گونه نقل شده است که یک قول دیگر به پنج قول مذکور اضافه شده و ایشان قائل‌اند به اینکه فعل طاعات و ترک معاصی به نحو مطلق عدالت می‌باشد لکن در کلمات مرحوم خوئی این قید وجود دارد که «النّاشی عن داعٍ خوفٍ الهی» که با این تعبیر مشخص می‌گردد که این دو نظر باهم متفاوت هستند. به‌هرحال چه آن قول جدا وجود داشته باشد یا نباشد حقیقت این است که در تصویر این قول می‌بایست به این مطلب توجّه داشت که چه از لحاظ استمرار و عدم استمرار و چه از لحاظ اینکه این فعل و ترک ناشی از چیست از هر دو جهت طیفی از تصویرها در اینجا وجود دارد که به هر دو طیف از تصاویر قبلاً پرداخته شده است.

حاصل کلام این بود که هم در قید استمرار طیفی از تصاویر وجود دارد و هم در قید داعی خوف الهی طیف دیگری از تصاویر وجود دارد و لذا وقتی این قول باز می‌شود در درون آن چند تصویر وجود دارد که در جلسات گذشته هم در قید استمرار چند تصویر ذکر شده و گفته شد که یک تصویر از آنها سازگار‌تر می‌باشد و هم در قید دوّم که بحث داعی بر فعل طاعات و ترک معاصی بود همان‌طور که به خاطر دارید در چند جلسه بحث شد و گفته شد که از میان سه تصویر کلی که در اینجا وجود دارد تصویر سوّم قابل قبول بود و نه آنچه مرحوم خوئی می‌فرمایند که «فعل طاعات و ترک معاصی همگی ناشی از داعی خوف الهی باشد» و گفته شد که الزامی در این مطلب وجود ندارد.

بنابراین در واقع در اینجا نقدی که می‌توان به مرحوم خوئی وارد کرد این است که شما این داعی خوف الهی را نباید به این شمول و اطلاق بپذیرید و ادله شما هم که بعد خواهد آمد چنین مسئله‌ای را افاده نمی‌کند.

آنچه گفته شد تصاویری بود که در جلسات گذشته در اینجا مورد اشاره قرار گرفت.

# مقام دوم: استدلالات بر اقوال پنج‌گانه عدالت

در این جلسه از مقام اوّل که تصاویر ثبوتی این مسأله بود گذشته و وارد مقام دوّم خواهیم شد که در واقع استدلالات بر این اقوال و احیاناً این مطلب که در هر قولی اگر استدلال و دلیلی وجود داشت کدام یک از آن تصویر‌ها را افاده می‌کند.

## سؤالات مطرح در مقام دوم

پس تاکنون بحث تصاویر به پایان رسید و از این به بعد وارد مبحث دوّم و مقام دوّم خواهیم شد تا روشن گردد ادلّه چیست و چه چیزی را افاده خواهند کرد. در مقام اوّل ملاحظه شد که هر یک از این اقوال دارای چند تصویر بودند و حال در مقام دوّم دو سؤال اساسی وجود دارد که می‌بایست مورد بررسی قرار گیرد.

### سؤال اوّل: ادله کدام قول مورد قبول است؟

سؤال اوّل این است که ادلّه کدام یک از این پنج قول را درست می‌داند؟ که برای پاسخ به این سؤال می‌بایست ادله این اقوال مورد بررسی قرار گیرد تا مشخص گردد کدام یک از این اقوال دارای ادله مستحکمی می‌باشد.

### سؤال دوم: کدام تصویر از قول قابل قبول پذیرفته می‌شود؟

سؤال دوّم این است که هر یک از این اقوال که پذیرفته شده و دلیل آن تام بود باید دید که این دلیل کدام یک از تصاویر را اثبات می‌کند؟! چراکه در هر یک از اقوال چند تصویر وجود داشت لذا باید دید دلیل کدام یک از اقوال پنج‌گانه تمام است و اقتضای آن کدام یک از تصاویر فرعی آن قول می‌باشد؟

بنابراین در مسیر بحث می‌بایست کاملاً دقّت شود و هر دو سؤال دنبال گردد هم از این جهت که دلیل این اقوال مورد بررسی قرار گیرد و مشخص گردد که کدام یک تمام بوده و بر ادله اقوال دیگر مقدّم است و سپس بحث شود که این دلیل برتر کدام یک از تصاویر فرعی آن قول را اثبات می‌کند و به‌طور کل این مسیری است که می‌بایست در این مقام طی شود.

### ثمره بررسی ادله و اختلاف اقوال

در اینجا لازم است کمی به این بحث پرداخته شود که تفاوت اینها باهم چیست و در واقع در کجا ثمره اینها ظاهر می‌گردد؛ بنا بر آن تصاویر پذیرفته شده اگر کسی با زحمتی در ابتدای تکلیف و یا در شرایط دیگری با زحمت و فشاری بر خود معاصی را ترک می‌کند که این به صورت استمرار غالبی نیز می‌باشد و این شخص در آغاز راه می‌باشد اما با زحمت و سختی معاصی را ترک کرده و طاعات را انجام می‌دهد، این شخص بنا بر قول مرحوم خوئی عادل می‌باشد اما بنا بر قولی که ملکه را شرط می‌داند (ملکه به همان مفهوم فقهی) خیر این‌چنین نیست و در واقع بنا بر قول کسانی که قائل به ملکه می‌باشند گفته می‌شود که شخص می‌بایست به حدّی رسیده باشد که این دواعی خوف، حبّ، طاعت و ... نوعی رسوخی در جان او پیدا کرده و با سهولت و راحتی معاصی را ترک کرده و یا طاعات را انجام می‌دهد و در واقع شخصی که به زحمت این افعال را انجام می‌دهد عادل نمی‌باشد، درحالی‌که بنا بر نظر مرحوم خوئی چنین شخصی عادل می‌باشد.

لذا ثمره‌ای که در اینجا بین این اقوال متصوّر است این فرض می‌باشد که:

فردی که به صورت غالبی و مستمر در مدت زمانی مثلاً شش‌ماهه یا یک‌ساله به دلیل توجهی که به خوف الهی و مسائلی از این قبیل دارد نماز خود را می‌خواند، روزه را می‌گیرد و ... و همچنین معاصی که با آن مواجه می‌شود ترک می‌کند لکن همیشه به صورت ترسان و لرزان و با حالتی متزلزل پیش می‌رود، این شخص در عمل پایبندی خود را ثابت کرده است لکن در مقام روحیات و نفسانیات دارای ثبات نیست درحالی‌که کسانی که ملکه را دخیل در مفهوم عدالت می‌دانند معتقدند که چنین شخصی عادل نبوده و می‌بایست از لحاظ روحی دارای ثباتی باشد که اعمال خود را با آرامش کامل انجام داده و معاصی را ترک نماید. تفاوت این دو قول در این مطلب می‌باشد.

توضیح بیشتر مطلب اینکه؛ به‌عنوان‌مثال برخی افراد وجود دارند که درنهایت نسبت به این اعمال پایبند می‌باشند لکن همیشه همراه با تزلزل پیش می‌رود درحالی‌که برخی وجود دارند که به حدّی می‌رسند که دارای ثبات در اعمال و روحیات شده‌اند و اعمال را با اعتقاد و آرامش انجام می‌دهند.

البته در بحث ملکه هم مراتبی وجود داشت که قبلاً مفصلاً مورد بحث قرار گرفت و گفته شد که حداقل ملکه به لحاظ فقهی این صورت می‌باشد که شخص به‌نوعی از آرامش و ثبات پیدا کرده است و تا این حد دستخوش این‌چنین درگیری نیست که خود را هر بار به زحمت نگاه داشته و یا فعلی را انجام دهد.

در اینجا به اصل بحث و مقام دوّم باز گشته و آن را شروع خواهیم کرد؛

## بررسی ادله قول مرحوم خوئی

در مقام دوّم دلیل قول مرحوم خوئی که در تنظیمات ما قول سوّم می‌باشد را ابتدائاً مورد بررسی قرار خواهیم داد و سپس به باقی اقوال خواهیم پرداخت. پس در این مقام بحث از قول مرحوم خوئی که می‌فرمایند «عدالت همان فعل طاعات و ترک معاصی به نحو مستمر و ناشی از داعی خوف می‌باشد» (داعی خوف با تصویری که در بحث ما مطرح شد) و بررسی ادله ایشان شروع خواهد شد که این کلام چه دلیلی دارد؟!

### خلاصه قول سوّم

در قول سوّم که همان قول مرحوم آقای خوئی می‌باشد عدالت وصف فعل بوده و در این عدالت جز آن استمرار غالبی و داعی خوف چیز دیگری شرط نمی‌باشد. در واقع عادل و شخصی که دارای عدالت می‌باشد یعنی کسی که اعمال او –به تعبیر ایشان- علی جادة الشرّیعه باشد، یعنی عمل‌های شخص منطبق بر فرمان‌های شریعت بوده و اقدامات وی با امرونهی‌های مولی انطباق داشته باشد و به‌عبارت‌دیگر در آنچه مبتلابه او می‌باشد مطابق آنچه شرع امر یا نهی فرموده است رفتارهای او تنظیم می‌گردد و این حالت نیز دارای ثبات نسبی است و در واقع اینکه در یک مورد مطابق باشد کفایت نمی‌کند بلکه به صورت نسبی در اموری که مواجه می‌شود امرونهی‌ها را رعایت می‌کند که البته ناشی از خوف الهی نیز می‌باشد که این مفهوم عدالت در قول سوّم می‌باشد.

### دلیل اول از قول سوّم (قول مرحوم خوئی)

عمده‌ترین دلیلی که بر این قول گفته شده است این است که از لحاظ لغوی عدل دارای بار معنایی روحی و ملکه‌ای نمی‌باشد؛ به‌عبارت‌دیگر وقتی به سراغ لغت و اقوال علما و اهل لغت می‌رویم در عدل فقط همان استواء، استقامت، ضدّ الجور و دیگر اوصاف از ویژگی‌های فعل گفته شده است و هنگامی که گفته می‌شود «این کار عدل است» یعنی جور نیست و جور یعنی تعدّی به حقّ دیگران و عدل به معنای این است که این عمل خلاف جور است؛ و یا اینکه عدل بر خلاف فسق می‌باشد و فسق هم در لغت به معنای این است که شخص از معنای خدا تخطّی کرده است؛ و یا اینکه استواء علی الطّریق و استقامت بر مسیر درست می‌باشد و تعابیر دیگری از این قبیل.

#### انواع واژه‌ها

به‌طور کل این تعابیری که در لغت آمده است همه منطبق بر فعل می‌باشد نه چیزی فراتر از فعل و توضیح مسأله این است که:

##### نوع اوّل: واژه‌هایی که دارای معنا و مفهوم روحی و ملکه‌ای می‌باشند

گاهی وقتی یک لغت در کتب لغوی مورد بررسی قرار می‌گیرد مشاهده می‌شود که در مفهوم آن به نحوی اوصاف روحی و ملکه وجود دارد و به‌عبارت‌دیگر پس از مراجعه به لغات مشاهده می‌شود که نوعی ویژگی‌های روحی و ملکه‌ای در مفهوم محفوظ است و ممکن است مواردی از این قبیل در لغت وجود داشته باشد که مفهوم ناظر بر یک وصف روان‌شناختی و درونی می‌باشد. حال گاهی ذات یک لغت و مفهوم لغوی یک واژه یک امر درونی است، مثلاً وقتی گفته می‌شود «ایمان» در واقع ایمان یک باوری است که در درون انسان می‌باشد و یا ممکن است در برخی از واژه‌های دیگری که در اخلاق به کار می‌رود از این قبیل باشند. به‌عنوان‌مثال «فضیلت» وقتی در لغت این عبارت بررسی می‌شود مشاهده می‌شود که در معنای آن گفته شده است که یک حالت درونی می‌باشد.

##### نوع دوّم: واژه‌هایی که دارای وصف افعال می‌باشند

پس همان‌طور که ملاحظه فرمودید این یک نوع می‌باشد که در معنای یک لغت نوعی بار درونی و روان‌شناختی و احیاناً حال یا ملکه دارد؛ اما بسیاری از واژه‌ها نیز وجود دارند که در معنای لغوی آنها این‌چنین بار معنایی و ملکه‌ای و روحی و... دیده نمی‌شود و آنچه در لغت می‌باشد همان وصف افعال است. مثلاً «ضرب» یک فعل است، «أکل» «شرب» و بسیاری دیگر از واژگان از همین قبیل می‌باشند.

پس می‌توان گفت بسیاری از واژگانی که وجود دارد بر دو قسم می‌باشند:

برخی از واژه‌ها هستند که در معنای لغت‌شناسی آن امور روحی و روانی و حال و ملکه دخالت دارند.

و قسم دوّم آن دسته از واژگانی هستند که دارای مفهوم فعلی هستند نه مفاهیم روان‌شناختی، روحی، حال و ملکه و امثال اینها که این تفاوت این دو قسم از واژگان می‌باشند.

حال مرحوم خوئی و تابعین ایشان و همچنین سابقین از ایشان معمولاً این‌گونه می‌فرمایند که: «این کلمه «عدل» که در برخی از آیات قرآن و در روایات فراوانی آمده است اسم فاعلی است که در واقع عبارت است از کسی که متّصف به این فعل عدل می‌باشد و عدل به معنای همان فعل منطبق بر مبادی و موازین می‌باشد و این در مقابل فسق است که فعلی خارج از موازین و ضوابط می‌باشد و این چیزی است که از لغت به دست می‌آید.» و در واقع وقتی به لغت و مفاهیم لغوی مراجعه می‌شود چیزی بیش از این دیده نمی‌شود.

#### اشکال اوّل: الفاظ دارای سه معنا هستند

البته معانی متأخّر و غیر از این هم برای عدالت وجود دارد لکن این معنای حادث بوده و متأخر از معنای اصلی آن می‌باشد. توضیح این قسمت این است که در بسیاری از همین الفاظی که در قسم دوّم وجود دارند –یعنی واژه‌هایی که فقط مفهوم فعل را افاده می‌کنند- در بسیاری از اینها نوعی معنای دوّم ملکه‌ای نیز پیدا می‌شود (متأخّراً) به‌عنوان‌مثال گفته می‌شود که «این شخص ضارب است» و در اینجا ضارب به معنای کسی است که حالت او حالت پرخاشگری و زنندگی است که این مفهوم گاهی در معنا پدید می‌آید اما آنچه در اصل معنا وجود دارد این است که مفهوم اولی ضارب این است که «کسی که یقوم بعمل الضّرب» یعنی ضرب یک عمل می‌باشد و ضارب کسی است که این عمل از او صادر شده است؛ و همچنین است الفاظی مثل قائم و قاتل که در مورد قاتل معنای آن «مَن یقوم بعمل القتل» می‌باشد.

لکن همان‌طور که گفته شد تمام مواردی که از این قسم دوّم می‌باشد دارای یک معنای ثانوی نیز می‌باشند و آن معنای ثانوی مشتمل بر ملکه است و مثلاً ضارب یعنی کسی که خُلق او زدن می‌باشد و قاتل یعنی کسی که خلق‌وخوی او کشتن است. این معنای دوّم تقریباً در تمام واژه‌های قسم دوّم وجود دارد اما این معنا متأخّر می‌باشد و بنابراین همان‌طور که عرض شد واژه‌هایی که به کار گرفته می‌شوند از لحاظ معنایی و مفهومی بر دو قسم هستند:

1. برخی از واژه‌ها از ابتدا معنایشان خلق‌وخو و حال و ملکه می‌باشد.
2. برخی از واژه در معنای نخستین و اولیه آنها همان رفتار و عمل می‌باشد.

که البته در این قسم دوّم در بسیاری از موارد یک معنای دیگر جدیدی هم پیدا می‌شود که همان معنای ملکه‌ای و حال می‌باشد و حتّی الفاظی همچون ضارب، قاتل، آکل و امثال این الفاظ که همه اینها اوصاف فعل را بیان می‌کنند اینها نیز معنای ثانوی هم پیدا کرده‌اند که مثلاً کسی که آکل می‌باشد یعنی دارای ملکه أکل می‌باشد که البته گاهی هم برای کسی که داری ملکه می‌باشد معمولاً صفت مشبّهه به جای اسم فاعل به کار می‌رود و مثلاً گفته می‌شود أکول است و وقتی این‌چنین گفته می‌شود به این معنا است که کسی که مستمراً انجام می‌دهد و یا دارای ملکه است.

آنچه گفته شد تحلیلی است که می‌بایست از جهت لغوی به آن توجّه داشت، بنابراین از نظر لغوی می‌توان گفت که به‌طور کلّ واژه‌ها یا معنای فعل را افاده می‌کنند و به تبع آن اسم فاعل آنها نیز همین‌طور است و یا اینکه واژه در ذات خود دارای معنای ملکه و خلق‌وخو می‌باشد. منتهی در همان‌جایی هم که واژه معنای فعل را افاده می‌کند چند معنای جدید هم بعد مترتّب بر آن می‌شود و در واقع مستحدث می‌شود:

یک معنا اینکه الفاظی همچون ضارب، قاتل، آکل و ... پس از عبور از معنای فعل اولیه بر مواردی اطلاق می‌شود که کسی مستمرّاً این عمل را انجام می‌دهد، به این معنا که در اسم فاعل و مفعول آنها استمرار أخذ می‌شود که این یک معنای جدید است.

توضیح بیشتر این صورت اینکه؛ آکل، ضارب و قاتل که از نوع دوّم (وصف افعال) می‌باشند در معنای اوّل یعنی کسی که «قام بالأکل و الظّرب و القتل» اما همین الفاظ در صفت مشبّهه و صیغه اسم فاعل و مفعولشان معنای دوّمی پیدا می‌کنند به این معنا که «کسی که مستمرّاً این افعال را انجام می‌دهد» لذا وقتی گفته می‌شود شخصی أکول است، قاتل است یا ضارب است یعنی اینکه این شخص مستمرّاً این اعمال را انجام می‌دهد.

گاهی نیز معنای کلام از حالت دوّم نیز فراتر رفته و به معنای کسی است که دارای ملکه این فعل می‌باشد و این صورتی است که در اصول فقه بحث مشتق و موارد دیگری هم وجود داشت که در مشتق حتّی در واژه‌هایی که مفهوم فعل دارند حداقل این سه معنا را پیدا می‌کنند به این بیان که:

گاهی واژه مشتق لفظ همان معنای اوّلیه‌ای است که صدور فعل می‌باشد و مثلاً الفاظ آکل، ضارب و قاتل یعنی کسی که از او أکل و ضرب و قتل صادر می‌شود.

معنای دوّم این مشتق از آن واژه یعنی کسی که مستمرّاً این عمل از او صادر می‌شود به این معنا که با یک بار فعل او تمام نشده است.

معنای سوّم در مشتقات حالت دوّم این است که این افعال به ملکه می‌رسد و در مورد مثال‌های آکل و ضارب و قاتل همان‌طور که در بالا گفته شد یعنی کسی که دارای ملکه أکل و ضرب و قتل می‌باشد؛ و به‌طور کلّ این قانونی است که بر واژه‌های مشتق حاکم می‌باشد.

##### چکیده مبحث واژه‌ها

بنابراین مجدداً تکرار می‌کنیم که واژه‌هایی که معنای مصدری را افاده می‌کنند:

1. گاهی در آن واژه از ابتدا مفهوم ملکه‌ای أخذ شده است.
2. گاهی در مفهوم لغوی واژه همان صدور فعل می‌باشد و هیچ ملکه‌ای در آن وجود ندارد بلکه همان رفتار در آن ملاحظه شده است که در این قسم دوّم یعنی واژه و کلماتی که در لغت برای مفاهیم فعلی وضع شده‌اند وقتی معنای مشتقّ آنها به کار می‌روند سه حالت پیش می‌آید:

الف) گاهی همین معنای اوّل را دارند یعنی کسی که این فعل از او صادر می‌شود.

ب) گاهی معنا کمی پیش رفته و به کسی اطلاق می‌شود که مستمرّاً این فعل از او صادر می‌شود.

ج) گاهی از مراحل قبل بیشتر پیش رفته و حالت سوّمی را پدید می‌آورد که به معنای کسی است که دارای ملکه آن فعل می‌باشد.

به‌عنوان‌مثال وقتی گفته می‌شود «فلانی عالم است» در سه صورت بالا این‌چنین معنا می‌شود که:

الف) کسی که دارای علمی است و چیزی را می‌داند.

ب) کسی که دارای علم مستمرّی است.

ج) کسی که دارای ملکه علم می‌باشد.

در مورد الفاظ ضارب و قاتل هم معانی آنها به این صورت است که:

الف) ضرب و قتل از او صادر شده باشد و لو یک بار در هر کجا.

ب) کسی که ضرب و قتل مستمراً از او صادر شده باشد.

ج) کسی که ملکه ضرب و قتل برای او به وجود آمده است و اصلاً دارای شخصیت پرخاشگر و قاتل می‌باشد.

این سه حالتی است که در اینجا پدید می‌آید و این‌چنین تحلیلی در کلمات بزرگان وجود ندارد بلکه آنچه در کلمات مرحوم خوئی و متقدّمین و متأخّرین از ایشان وجود دارد این است وقتی در به لغت مراجعه می‌شود ملاحظه می‌کنیم که بیش از وصف فعلی در مفهوم اینها وجود ندارد و در واقع آنچه در مفهوم لغوی اینها مشاهده می‌شود همین فعل می‌باشد و به‌عنوان‌مثال عدل به معنای ضدّ جور است که جور هم یک فعل می‌باشد و یا استواء و استقامت بر طریقت از معانی این افعال می‌باشد که همه اینها به این معنا است که فعلی از شخص صادر می‌شود که با ضوابط منطبق می‌باشد.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت آنچه مرحوم خوئی و دیگر بزرگانی که قائل به قول سوّم می‌باشند معتقدند که نه حال نه ملکه و نه استمرار هیچ یک در اصل معنای این لغات وجود ندارد و این در کلمات بزرگان حتّی قبل از مرحوم خوئی وجود داشته است و به‌طور کل کسانی که قائل به قول سوّم می‌باشند می‌فرمایند از لغت چیزی بیش از این فهمیده نمی‌شود.

آنچه مطرح شد چیزی است که در کلمات به‌عنوان دلیل اوّل قول سوّم وارد شده است به این توضیح که: این کلمه عدلی که در برخی آیات وارد شده است و کلمه عدلی که در بحث امام جماعت، شاهد و قاضی وارد شده است مفهومی است که می‌بایست معنای آن از لغت به دست آورده شود و وقتی در لغت غور و فحص و دقّت می‌شود چیزی بیش از صدور و وصف فعل از لغت فهمیده نمی‌شود.

آنچه گفته شد استدلال این افراد می‌باشد؛ حال ممکن است کسی بگوید درست است که مراجعه اولیه شما به لغت همین می‌باشد لکن شما در مشتقات –حتّی مشتقّاتی که از واژه‌های فعلی گرفته می‌شود- سه حالت وجود دارد:

گاهی مشتق به معنای «من یقوم و یصدر منه الفعل» می‌باشد

گاهی مشتق به معنای «یصدر منه الفعل مستمرّاً و مراراً»

گاهی مشتق در همین افعال به معنای «مَن قامت به ملکة الفعل» می‌باشد

پس درست است که وقتی به صورت ابتدایی به لغت مراجعه می‌شود کلماتی مثل عدل، ضرب و قتل همه از نوع دوّم می‌باشند به این معنا که اینها واژگانی هستند که فعل را افاده می‌کند نه اینکه در معنای اول واژه‌های یعنی ملکه، حال و احوال نفسانی باشد، اما در همین قسم هنگامی که به لغت عرب و دیگر لغت‌ها مراجعه می‌شود (این تنها اختصاص به لغت عرب ندارد بلکه تمام لغت‌ها به همین صورت می‌باشد) همین قسم دوّم از کلمات وقتی مشتقّشان أخذ شود سه معنای برای آن وجود دارد به همان ترتیبی که عرض شد که:

گاهی به معنای اولیه لغات می‌باشد یعنی «من صدر منه هذا الفعل»

گاهی مشتق لغات به صورت دقیق‌تر و ظریف‌تری می‌باشد یعنی کسی که «یصدر منه مراراً و مستمرّاً»

و گاهی نیز حالت دقیق‌تری پیدا می‌کند یعنی «من قامت به ملکة الفعل»

این واقعیتی است که وجود دارد و مثلاً وقتی الفاظی همچون تاجر، کاسب، عالم و موارد دیگری از این قبیل گفته می‌شود این‌گونه الفاظ غالباً هنگامی که مصدر آنها أخذ شود در ابتدا هنگامی که به واژه‌هایی همچون کسب، بیع، تجارت و ... مراجعه می‌شود معنای اینها همان فعل می‌باشد لکن وقتی مشتق آنها أخذ می‌شود سه حالت پیدا می‌کنند.

آنچه گفته شد مبحث اولی است که در اشکال به استدلال وارد می‌شود و ممکن است کسی این‌چنین إن قلت وارد کند که هنگامی که به‌سادگی و ظاهری به کتب لغت مراجعه و مواجهه شود همین کلام و استدلال شما می‌باشد اما وقتی با دقّت و غور بیشتری وارد واژگان شویم ملاحظه می‌شود که همین افعال نیز سه حالت دارند که این سه حالت در تمام این الفاظ وجود دارد و این‌چنین نیست که این حالت به صورت ساختگی و مجازی و ... باشد بلکه در تمام این افعال وجود دارد از عالم و تاجر و کاسب گرفته تا نجار و بقال و ... هر لفظی که گفته می‌شود همه اینها مشتقّاتی هستند که واژه مصدری آنها فعل بوده است اما مشتق آنها از حالت اوّل خارج شده و به حالت‌های دوّم و سوّم تغییر پیدا کرده است.

#### اشکال دوّم: ذات الفاظ داری ظرفیت معانی بیش از وصف فعل می‌باشند

این اشکال و إن قلت نسبت به این دلیل مرحوم خوئی و بزرگانی از این قبیل وارد می‌باشد و اگر کمی دقّت شود قاعدتاً بایستی گفته شود که این طیف سه حالتی که در اینجا تصویر شد که عبارت بود از فعل مجرّد مصدری صدور یک‌باره فعل، مستمر و یا ملکه این در واقع به‌نوعی در متن واژه نیز وجود دارد به این معنا که این سه حالت فقط در ظرفیت مشتق نیست بلکه به‌نوعی در اصل این مادّه و این الفاظ این سه صورت وجود دارد. به این معنا که کلمه بیع، تجارت، عدالت و ... ابتدائاً به همان معنای فعل مصدری می‌باشد که از شخص صادر می‌شود اما گویا همین الفاظ چنین ظرفیتی دارد که به معنای تعدد تجارت و یا حالت تجارت می‌باشند که در مشتق این الفاظ هم بروز پیدا کرده است و لااقل آن این است که در مشتق الفاظ به‌طورقطع وجود دارد و این اشکال مهمی است که مرحوم خوئی و دیگر قائلین به این قول وجود دارد.

سؤال: آیا خودِ افعال چنین ظرفیتی را دارند یا اینکه شخص انجام‌دهنده این افعال این ظرفیت را دارند؟

جواب: مسأله در اینجا این است که وقتی گفته می‌شود قتل یا ضرب، به معنای صِرف زدن یا کشتن می‌باشد اما وقتی تبدیل به قاتل یا ضارب می‌شود سه معنا پیدا می‌کند:

معنای اوّل آن همان‌طور که گفته شد «مَن صدَر منه القتل أو الضرب و لو مرّتاً» می‌باشد؛ معنای دوّم آن استمرار و معنای سوّم آن ملکه می‌باشد.

در اینجا گفته می‌شود که شاید این سه حالتی که در اینجا گفته می‌شود از حالت وصف فعلی به وصف استمرار و سپس ملکه می‌رسد شاید زمینه‌ای در ذات آن مصدر باشد و در واقع همان مصدر قتل و ضرب سه معنا دارد. حال اگر این مطلب نیز پذیرفته نشود بالاخره در مشتق آن چنین معانی‌ای وجود دارد و در واژه‌هایی که در کلمات آیات و روایات آمده‌اند غالباً به صورت مشتق می‌باشند، مثلاً گفته شده است «صلّ خلف امامٍ عادلٍ» «لا تقرأ خلف امام عادلٍ» که این در روایات آمده است و به این معنا است که اگر شما پشت سر کسی نماز می‌خوانید اگر عادل است دیگر قرائت حمد و سوره نیاز نیست که در اینجا عبارت عادل آمده است؛ و یا روایت دیگری که می‌فرماید «أشهدوا ذوی عدلٍ منکم» که در این روایت ذاعدل همان مشتق می‌باشد و به معنای عادل است و اینها عباراتی است که در روایات وارد شده است و در مشتق این‌گونه نیست که به‌سادگی گفته شود ظاهر لغت همان فعل است بلکه مشتق دارای سه معنا می‌باشد که مفصلاً عرض شد و این دست‌انداز مهمی است که پیش روی این قائلین وجود دارد و به این اشکال توجهی نشده است.